

## هرمنوتیک و کاربرد روشی آن در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

شهرروز ابراهیمی\*  
مختار شیخ حسینی\*\*

### چکیده

برخی از علوم، ابزاری در اختیار گسترش علوم دیگر هستند. همان‌طور که منطق را ابزاری برای نگهداری فکر از خطا می‌دانند و قواعد آن را برای صحیح فکر کردن و استدلال منطقی ارائه کردن در علوم بسیاری بکار می‌برند. هرمنوتیک نیز که به عنوان دانش تفسیر و تبیین شناخته می‌شود، هر چند در آغاز برای تفسیر متون مقدس شکل گرفت، ولی در سیر تکاملی خود در بسیاری از علوم، کاربرد خود را نشان داد و به گسترش آنها کمک کرد.

در این مقاله به رویکردهای عمده هرمنوتیک در دو دسته سنتی و فلسفی اشاره می‌کنیم و در قالب سنتی به دو رویکرد شلاپرماخر و دیلتای و در قالب فلسفی به دیدگاه هایدگر و گادامر می‌پردازیم و کاربرد هر یک از این رویکردها را در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مانند: استفاده در نظریات تصمیم‌گیری و سطح تحلیل فردی، تئوری‌های روابط بین‌الملل (مکتب انگلیسی و فمینیستی)، ابهام‌زدایی مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی بررسی می‌کنیم.

**واژگان کلیدی:** هرمنوتیک، علوم انسانی، تفسیر، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل

E-mail: Ebrahimi\_Shahrooz@yahoo.com

\* عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول مکاتبات)

E-mail: mf.mokhtar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۷ تاریخ تأیید: ۹۰/۶/۲۵

## مقدمه

هرمنوتیک واژه‌ای یونانی<sup>۱</sup> و به معنای دانش تأویل و تفسیر است (پالمر، ۱۳۸۴، ص ۱۹) و صورت اسمی آن<sup>۲</sup> از همین ریشه به معنای خدای پیام‌آور به هرمس بازمی‌گردد. هرمس یکی از خدایان یونان باستان بود. در نگاه باستان، هرمس الهه رمزها و واسطه میان خداوند و انسان‌ها برای رمزگشایی از مطالب ارسالی از سوی خداوند است. در نگاه افلاطون نیز هرمنوتیک به همین معنای تأویل به کار رفته است و در جایی که او شاعران را پیام‌آوران الهی می‌داند، به همین جنبه کشف امور رمزی به وسیله شاعران اشاره دارد.

در قرون وسطا در پی اعتراض‌های عمومی به کلیسا، کشیشان روشنفکر به دنبال ارائه تفسیر جدیدی از متن مقدس بودند که با دیدگاه‌های علمی جدید معارض نباشد و اعلامیه مارتین لوتر در سال ۱۵۲۰ این راه را هموار کرد. او اعلام کرد که هر مسیحی حق دارد مضامین کتاب را به تشخیص خود تفسیر کند و نیازی به تفسیر کشیشان نیست. این اعلامیه در واقع معتبر دانستن برداشت‌های مختلف از متن مقدس بود. مرحله تاریخی علم هرمنوتیک با انتشار کتاب هرمنوتیک قدسی، نوشته دان هاور در سال ۱۶۵۴ آغاز شد. او در این کتاب، علم تفسیر را برای همه علوم از جمله دانش الهیات، برای تفسیر متن مقدس ضروری دانست.

نوآوری این نوشتار در کاربردی کردن هرمنوتیک در برخی از تئوری‌های روابط بین‌الملل خواهد بود که به کمک این روش تفسیری می‌توان نظریات روابط بین‌الملل مانند مکتب انگلیسی و فمینیسم را در قالب جدیدی ارائه کرد و شاید مهم‌ترین نوآوری این مقاله، کاربردی کردن هرمنوتیک در نظریات تصمیم‌گیری باشد که در تحلیل‌هایی با مبنای نظریات تصمیم‌گیری یا سطح تحلیل فردی برخی از رویکردهای هرمنوتیک، افق جدیدی برای درک و تحلیل مسائل با استفاده از این تئوری‌ها در اختیار محقق قرار خواهد داد.

---

1.Hermeneutien

2.Hermenia

### رویکردهای عمده در هرمنوتیک

در این تحقیق به دو دسته سنتی (اندیشه‌های شلایرماخر و دیلتای) و فلسفی (اندیشه‌های هایدگر و گادامر) هرمنوتیک اشاره می‌کنیم که در رویکردهای سنتی، بیشتر جنبه روشی هرمنوتیک برجسته است، ولی در رویکردهای فلسفی، موضوع فهم از روش فهم برجسته‌تر خواهد بود. در پایان به کارایی این رویکردها در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل می‌پردازیم.

### فردریش ارنست دانیل شلایر ماخر

به دلیل تحولی که در این علم بوجود آورد، پدر علم هرمنوتیک جدید می‌دانند. تلاش عمده او برای جلوگیری از سوءفهم و سوءبرداشت‌هایی از متن بود که به دلیل فاصله تاریخی میان مؤلف و مفسر پدید آمده بود. دوران وی اوج دوره توجه به علم لغت و زبان‌شناسی است که برای تفسیر متن به جنبه نحوی علم هرمنوتیک توجه زیادی داشتند. اما در نگاه او، علم هرمنوتیک به سوی تأویل روان‌شناختی حرکت می‌کند، هر چند قواعد تأویل نحوی را مهم می‌داند، اما به تنهایی کافی نمی‌داند و در پی ارائه عملکردی نظام‌مند و عام از فهم لسانی است. هدف او از علم هرمنوتیک، کشف قصد مؤلف است و این دیدگاه، او را در زمره دانشمندانی قرار می‌دهد که در فهم متن، مؤلف محورند نه مفسر یا متن‌محور. شلایر ماخر برای هر متن یک معنای بنیادین متصور است که مورد توجه و التفات مؤلف بوده است و تلاش مفسر هم باید برای پی بردن به این معنای بنیادین باشد (رضوی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷) و اعتقادی به معنای گوناگون یک متن ندارد.

او برای پی بردن به قصد مؤلف دو کار عمده را پیشنهاد می‌دهد: یکی حوزه تأویل نحوی که در این عرصه باید زبان گرامری و قواعد زبان‌شناختی دوران مؤلف را به خوبی شناسایی کرد و این کار به وسیله تأویل نحوی و با تکیه بر علم لغت و انجام آن بر روی متن قابل انجام است. دیگری حوزه روان‌شناختی است که برای پی بردن به قصد مؤلف و تلاش برای نفوذ در ذهنیت و حوزه روان‌شناختی اوست و این یک عمل شهودی است که مفسر می‌تواند از راه مقایسه مؤلف با دیگران به این شهود نائل شود و این آگاهی از شرایط روحی و فرهنگی مؤلف که خود از آنها به طور آگاهانه اطلاع

نداشته است، این امکان را فراهم می‌کند که مفسر قصد مؤلف را بهتر از خود او فهم کند.

او یکی از اندیشمندان رمانتیک است که واکنشی در مقابل عصر روشنگری بودند. رمانتیک‌ها تلاش نمودند تا به پیروی از روسو احساس و شهود را جایگزین عقلی کنند که در عصر روشنگری همه چیز در پرتو آن تفسیر می‌شد. شلایر ماخر حاصل پیوند دو اندیشه - فلسفه کانت و جریان رمانتیک - بود که بر دانشمندان متأخر تأثیر زیادی نهاد. تا قبل از کانت، معرفت‌شناسی دو گونه بود و هرگونه برای خود دلایل و طرفدارانی داشت: یک گروه، معرفت را صرفاً ناشی از تجربه می‌دانستند و در مقابل، گروهی از اندیشمندان عقل‌گرا قرار داشتند که معتقد به تقدّم عقل بر تجربه در معرفت جهان بودند. این دعوی اصالت ذهن یا عین، میان این دو گروه تا زمان کانت ادامه داشت. کانت، پرسش را به نحو دیگری مطرح کرد که فارغ از عینی یا ذهنی بودن شناخت، چطور باید شرایط وصول به معرفت را بیان کرد و چه فرایندی طی می‌شود تا ما یقین پیدا کنیم چیزی را می‌دانیم؟

از دیدگاه کانت هرگونه شناخت ما وقتی برانگیخته می‌شود که یک امر حسی آن را متأثر کرده باشد (کانت، ۱۳۶۲، ص ۶۲). اما این مسئله به معنای آن نیست که تمام شناسایی ما از تجربه ناشی می‌شود؛ زیرا کلیت‌هایی وجود دارد که تجربه آنها را به ما نمی‌دهد. از نظر کانت هر پدیداری دارای دو جنبه مادی و صوری است. ماده پدیدار همان تأثرات تجربی ناشی از حواس است که به انسان داده می‌شود و این ماده تأثرات، بدون نظم و فاقد نسبت‌های معین است و آنچه که باعث می‌شود تا آنها منظم شوند و در نسبت‌های معینی به تصور در آیند، صورت است. او مکان و زمان را صورت‌هایی می‌داند که به ماده داده‌های حسی افزوده می‌شوند تا این داده‌ها در نسبت‌های زمانی و مکانی به تصور در آیند، در حالی که خود زمان و مکان تجربی نیستند، بلکه مفاهیمی فرا تجربی به شمار می‌آیند.

شلایر ماخر، هرمنوتیک را از خاستگاه سنتی آن که الهیات بود، جدا کرد و در تلاش برای ارائه یک نظریه عام برای فهم بود. تا قبل از او قواعد تفسیر در هر حوزه متفاوت از حوزه دیگری بود. همان طور که از نظر کانت در ذهن قواعدی وجود دارد که با آن متعلقات شناخت را می‌توان وحدت بخشید، او معتقد بود در دانش هرمنوتیک نیز باید

قواعدی را بنا کرد که بر همه متون منطبق باشد و او این قواعد عام را تکنیکی می‌دانست که مشتمل بر شرایطی است که امکان فهم و وصول به تفسیر را فراهم می‌کند. او این فن را در ذاتش یکی می‌دانست، چه متن سندی حقوقی باشد و چه کتابی مقدس و دینی یا اثری ادبی. یقیناً در میان انواع مختلف متون، تفاوت‌هایی وجود دارد و به این دلیل هر علمی ابزارهای نظری را برای مسائل خاص خودش بوجود می‌آورد، اما در زیر این تفاوت‌ها او وحدتی نهادین را نهفته می‌بیند و فرقی نمی‌کند که نوع سند چه باشد (پالمر، ۱۳۸۴، ص ۹۵).

این اعتقاد ماخر، او را به سمت رمانتیک‌ها می‌کشاند که اعتقاد به روح خالق و ناخودآگاهی در نوایغ دارند که بر آنها احاطه دارد و تمام افراد در آن شریک نیستند، بلکه هر فرد در آن با دیگری تفاوت دارد و فهم یک امر حدسی و تخمینی است. نظریه وی درباره هرمنوتیک بر نوعی معرفت‌شناسی محتاطانه مبتنی است. هرگونه شناختی در حوزه فردی پایان‌ناپذیر است. بنابراین، تنها تصور اینکه بتوان در معرفت در مورد انسان همه چیز را به اثبات رساند، تصویری واهی است. براهینی هم که ممکن است به مدد این روش به اثبات اقامه شود، هیچ‌گاه قطعی نخواهد بود. تا وقتی که تأویل هرمنوتیک از راه مقایسه و مقابله عمل می‌کند، فهم پیوسته تخمینی باقی خواهد ماند (حقیقت، ۱۳۸۵، ص ۳۲۰).

### ویلهم دیلتای

دیلتای در سال ۱۸۳۳ به دنیا آمد. پدرش از روحانیون مذهب پروتستان بود و تحصیلات او در زمینه الهیات، تاریخ و فلسفه بود. هدف اصلی دیلتای درک قصد مؤلف است و هرمنوتیک را محدود به تفسیر گفتار و نوشتار نمی‌داند، بلکه فهم رفتار و اعمال انسانی را نیز در محدوده علم هرمنوتیک می‌داند. او آگاهی فرد از خویش را نیز نوعی تأویل اما پیچیده می‌داند، همان‌طور که شناخت تاریخ به وسیله نوعی تأویل ممکن است و این شناخت به وسیله اسناد و پدیدارهای باقی مانده، قابل تأویل است، همین‌طور زندگی شخصی نیز به دلیل رویدادهایی که از آن در یاد مانده است و وجود دارد، قابل تأویل است. او برای فهم متن روان‌شناسی فرد مؤلف را مطرح کرد و برای آن اهمیت بالایی قائل شد و استقلال متن در شناسایی فهم را کافی نمی‌دانست، بلکه در

ورای حوزه فهم زبانی، دستیابی به فردیت فرد را نیز در فهم، مهم تلقی می‌کرد. هرمنوتیک دیلتای در پی شناخت متن نیست، بلکه در پی کشف تاریخ و زندگی است که در متن جریان دارد و هدف اصلی هرمنوتیک، درک کامل‌تری از مؤلف است، حتی آن گونه که او خود، چنین درک نکرده باشد. هدف او شناخت متن به طور کامل‌تری نسبت به مؤلف بود. اما تفاوت دیلتای با ماخر، تلاش او در ارائه یک روش عام برای تأویل همه علوم انسانی بود. در نگاه او علوم انسانی در پی راهیابی به افعال و آثار درونی انسان است و هدف هرمنوتیک نیز باید ارائه قواعد و روش‌های عام برای راهیابی به حیات درونی انسان باشد.

اما مهم‌ترین بخش تفکر دیلتای، مبارزه او با سلطه پوزیتیویسم در حوزه علوم انسانی بود (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹). او روش استقرائی موجود در علوم طبیعی را برای شناخت علوم انسانی کافی نمی‌دانست و اعتقاد به شناخت پدیده‌های تاریخی از راه تأویل داشت. در علوم طبیعی به شناخت رابطه علت و معلولی پرداخته می‌شود و موضوع شناخت در علوم طبیعی ساخته انسان نیست و این اختلاف بین ابژه و سوژه کار شناخت را سهل می‌کند و می‌توان با استقرا و بررسی‌های تجربی در این علوم به شناخت رسید. اما در علوم انسانی تلاش برای شناخت پدیدارهای تاریخی است و خود سوژه نیز جزئی از همین‌هاست، چون تاریخ، انسان می‌سازد. (مسعودی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱) پس باید از تأویل برای شناخت این پدیده‌ها استفاده کرد.

یکی از تفاوت‌های او با شلایر ماخر در این بود که دیلتای فهم را به شناخت زبان، متن و ذهن محدود نمی‌کرد، بلکه تمام پدیده‌های تاریخی را در بر می‌گرفت و به متن تنها توجه نمی‌کرد، بلکه کل تجربه زندگی و فرایندهای ذهنی که در زبان بیان می‌شوند، عرصه‌گاه هرمنوتیک خواهند بود. از نگاه او هرمنوتیک گذشته از کاربردش در زمینه تأویل، رسالت تاریخی دیگری نیز دارد، به واقع مهم‌ترین رسالت، آن است که هرمنوتیک باید با نشان دادن شالوده‌های تاریخی تأویل معتبر که هرگونه یقینی در تاریخ بر آن مبتنی است، با هجوم بی‌وقفه هوس‌رمانتیک و ذهنیت شکاکانه به درون قلمرو تاریخ مقابله کند. نظریه تأویل از رهگذر جذب شدن در باب معرفت‌شناسی، منطق و روش‌شناسی مطالعات انسانی، حلقه اتصال ضروری فلسفه و رشته‌های تاریخی و بخشی اساسی از مبانی مطالعات انسانی می‌شود (واینسهایمر، ۱۳۸۱، ص ۲۰).

او هرمنوتیک را روشی برای همهٔ علوم می‌دانست و اعتقاد داشت با کمک هرمنوتیک می‌توان فاصله زمانی و تاریخی میان خود و مؤلف را از میان برداشت و زندگی روانی مؤلف را تفسیر کرد و این تلاش او هرمنوتیک او را در معرفت‌شناسی محدود کرد، در حالی که هایدگر هرمنوتیکی هستی‌شناسانه ارائه داد.

### مارتین هایدگر

نخستین تلاش هایدگر معطوف به عوض کردن موضوع فلسفه بود. او اعتقاد داشت با توجه به تعریفی که ارسطو از انسان (حیوان ناطق) ارائه داده، باعث شده است تا همهٔ بحث‌های فلسفه به سمت شناخت موجود برود و در تمام دوران گذشته، موجود، محور بحث‌های فلسفی بوده است و هیچ گاه شناخت خود وجود، موضوع مطالعه نبوده است و پی بردن به آن را امکان‌پذیر نمی‌دانسته‌اند؛ همان طور که کانت در معرفت‌شناسی خود اعتقاد داشت که علوم خصلت‌پدیدارشناسانه دارند، نه وجودشناسانه و حصول شناخت (ذات وجود) امکان ندارد و اموری که در نزد ما موجود هستند، در واقع اعمال مقولات ذهنی ما بر آن امور بیرونی است.

تلاش هایدگر برای تغییر این دیدگاه (کانت) بود و اعتقاد داشت، پدیدارشناسی، اجازه دادن به اشیاء برای ظهور و انکشاف حقیقی آنها بدون تحمیل مقولات ذهنی ما بر آنها است. او در فلسفه، هستی‌شناسی را جایگزین معرفت‌شناسی کرد و نتیجه تلاش او ارائه یک هرمنوتیک وجودشناسانه‌ای شد که در آن پرسش از وجود هستی و تفسیر آن مطرح است و سؤال من چیستم، مقدم بر سؤال من چگونه می‌فهمم، است. برخلاف هرمنوتیک دیلتای که در پی ارائه روشی عام برای تفسیر علوم انسانی بود و شلایرماخر هم در پی کشف معنای بنیادین بود، اما هدف هایدگر شناخت خود هستی بود (مسعودی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳).

هایدگر در ارائه روش شناخت هستی تحت تأثیر شدید هوسرل قرار دارد. پیش از هایدگر، هوسرل در پی ارائه رویکردی مبرای از پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها در فهم پدیده‌ها بود. تلاش او شرح هر چیز به شرط وفاداری به خود آن چیز بود و مشهورترین کلام فلسفی او به سوی خود اشیاء بود. هوسرل فلسفه‌اش را پدیدارشناسی نامید؛ چون در نگاه او برای شناخت، اهمیت خود پدیدار مهم است. به نظر او روش

علوم دیگر در فلسفه جایی ندارد، چون در آن علوم پیش‌فرض‌ها بر پدیدار افزوده می‌شوند.

### هرمنوتیک پدیدارشناختی هایدگر

هایدگر هم روش درک رازها و فهم در معنای هستی را از راه پدیدارشناسی ممکن می‌داند. او با تحقیق در واژه پدیدارشناسی در نهایت پدیدار را اموری می‌داند که به خودی خود ظاهر می‌شوند و درخشندگی و ظاهر شدن ویژگی ذاتی آنهاست، نه اینکه مفسر آن را ظاهر کند. مفسر باید زمینه ظهور پیدا کردن را فراهم کند. به عقیده او فهم یک امر تاریخی است و مفسر هم با اوضاع دنیای خود به تفسیر متن می‌پردازد و چون فهم امری ثابت نیست، پس فهم نهایی از چیزی هم وجود ندارد. هدف او برخلاف پیشینیان، کشف قصد مؤلف نیست و در تفسیر متون دنبال معانی پنهانی و اصیل واژگان است و هنگامی که به سراغ کلمات یونان باستان می‌رود، با تلاش زیادی به دنبال پی بردن به ریشه لغوی و کاربرد صحیح آن کلمات است. از دیدگاه هایدگر معنای یک متن یا حادثه عبارت از معنایی است که ما در مواجهه با آن به دست می‌آوریم و در واقع، بودگی خود اشیاء از هویت دادن انسان در شناخت آنها مهم‌تر است و معنای پدیدارشناسی نیز همین رخصت دادن به ظهور اشیا است و آگاهی ما از شیء محصول قدرت نمایش خود شیء است، نه ژله‌هایی که ما با ذهن خود قالب آن را می‌بندیم و هر قدر یک شیء قدرت بیشتری برای نمایش خود پیدا کند، آگاهی ما از آن بیشتر خواهد شد و این ما نیستیم که پدیدار را کشف می‌کنیم، بلکه پدیدار است که خود را بر ما مکشوف می‌کند. برخلاف دیدگاه کانت که ما باید پدیدار را کشف کنیم و با آگاهی از آن به آن هویت بخشیم، انسان از نگاه هایدگر فقط باید زمینه را برای ظهور معنا فراهم کند.

بررسی متون گذشته دیالوگی است، بین امروز و گذشتگان که به وسیله امروزی‌ها پرسش می‌شود و این پرسش است که رازهای پنهان یک متن را که در گذشته امکان ظهور پیدا نکرده است، آشکار می‌کند و حقیقت وجود آدمی پاسخ گفتن به راز و حیرت در متن نیست، بلکه حقیقت وجود، پرسش کردن است که امکان ظهور و بروز را به متن می‌دهد.



### هانس گئورگ گادامر

مهم‌ترین اثر او «حقیقت و روش» که یکی از برجسته‌ترین اثرهای فلسفی قرن بیستم است، هر چند تا حدودی و در برخی از مبانی، استوار به دستاوردهای «هستی و زمان» هایدگر است، ولی این کتاب راه جدیدی در فهم پدیده‌ها ارائه می‌کند (رهبری، ۱۳۸۵، ص ۸۴). در مسئله دیگری که گادامر تا حدی با استاد خود همراه بود، توجه هایدگر به هستی‌شناسی و اصلاح مسیر فلسفه از شناخت موجود به شناخت وجود بود، ولی گادامر در مرحله هستی‌شناسی باقی نماند و دغدغه اصلی او هستی‌شناسی هایدگر نبود، هر چند آن را قبول داشت، ولی تلاش عمده او چگونگی شکل‌گیری خود «فهم» است. او برای پی بردن به پاسخ این پرسش، به مطالعه آثار کلاسیک یونان باستان، خصوصاً آثار افلاطون و ارسطو پرداخت و در نهایت راه فهم را در دیالکتیک سقراط و افلاطون یافت و توجه او به این امور، هرمنوتیک او را بیشتر از هایدگر به جنبه فلسفی نزدیک می‌کرد. تلاش گادامر در شناسایی تأثیرات بر فهم و اتفاقاتی که در جریان فهم رخ می‌دهد، جنبه روشی او را کاسته و جنبه فلسفی کار او را افزایش می‌دهد و انتقاد او به کسانی بود که در تلاش برای ارائه روش برای رسیدن به فهم بودند. این انتقاد متوجه دیلتای و شلایرماخر بود که سعی در ارائه قواعد و روش‌هایی داشتند تا از سوءفهم، در فهم متون مقدس و علوم انسانی جلوگیری کنند و هرمنوتیک آنها بیشتر جنبه کاربردی داشت، هر چند که دانشمندانی مانند دیلتای سعی در جداسازی متون داشتند. ولی دغدغه گادامر خود فهم بود و نه ارائه روش برای فهم، و کار او کمتر جنبه عملی دارد.

### رابطه تاریخ و پیش‌فهم‌ها

از دیدگاه گادامر، فهم یک پدیده هرمنوتیکی است که در آن مفسر سنت را تجربه می‌کند و این سنت از گذشته یک فهم شکل گرفته است، به حال می‌رسد و به آینده هم تعلق دارد و اینکه ما برای فهم یک متن سراغ آن می‌رویم به دلیل آگاهی اجمالی ما از آن است که این آگاهی اجمالی ما در واقع، پیش‌فهم ما از آن پدیده است و آن قدر که پیش‌داوری‌هایمان در ساختن هستی‌مان سهم‌اند، داوری‌هایمان نیستند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۵۲۶).

وقتی که یک اثر یا متن خلق می‌شود، به تدریج با رجوع مفسرها به آن، فهم‌ها و

برداشت‌های گوناگونی از آن شکل می‌گیرد. پس تاریخ هر چیزی برابر با تاریخ فهم آن چیز است. همان‌طور که اگر هنرمند لایقی اثری را پدید آورد، ولی کسی آن را نیابد، تاریخی برای آن اثر در نظر گرفته نمی‌شود، چون آن اثر فهم نشده است. فهم گذشتگان است که پیش‌فهم آیندگان است و این فهم و پیش‌فهم‌ها در طول سنت اتفاق می‌افتد و سنت بر متن و فهم آن و مفسر احاطه دارد. در حالی که سنت بر ما احاطه دارد و ما به آن تعلق داریم، اما محبوس و اسیر آن نیستیم. بلکه با سنت در تعامل و گفتگو هستیم. هر چند سنت به واسطه احاطه‌ای که دارد، تأثیر بسیاری بر ما می‌گذارد (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸). سنت مسیری است از گذشته تا آینده که میراث فرهنگی ماست و در برگزیده متن، مفسر و افق‌های معنایی است و سنت همان‌طور که فهم و پیش‌فهم‌های یک اثر را در خود دارد، فهم‌های متناقض را هم شامل می‌شود.

از نظر گادامر هر چه فاصله تاریخی بین یک متن با مفسر بیشتر باشد، پیش‌فهم‌های بیشتری در مورد آن اثر شکل گرفته است. کسی که تلاش در فهم متنی دارد، آماده است تا متن به او چیزی بگوید. همین دلیل آن است که چرا ذهنی که به طور هرمنوتیکی تعلیم یافته است، از همان آغاز باید نسبت به تازگی متن حساس باشد، اما این نوع حساسیت نه مستلزم بی‌طرفی نسبت به موضوع، نه اختفاء خود شخص، بلکه عبارت از جذب آگاهانه معانی پیشین و پیش‌دوری‌های خاص خود شخص است (بلاشیر، ۱۳۸۰، ص ۵۹).

### دور هرمنوتیک گادامر

گزاره دیگری که در فهم و تأثیر پیش‌فهم‌ها در هرمنوتیک گادامر اهمیت حیاتی دارد، دور هرمنوتیک گادامر است. به اعتقاد او هر فهم از یک پیش‌فهم آغاز می‌شود و این پیش‌فهم‌ها هستند که ما را به سمت فهم بهتر سوق می‌دهند و متن هم با پاسخ‌های خود به مفسر و سؤال از او و پیش‌فهم‌هایش باعث تعدیل آنها می‌شود و این اصلاح، نتیجه دیالوگ ایجاد شده بین مفسر و متن است.

شروع حرکت دور از مفسر است که با پیش‌فهم‌های خود سراغ متن می‌رود و بعد از حرکت دیالکتیکی بین آن دو و اصلاح پیش‌فهم‌ها به فهم جدیدی می‌رسد. اگر مفسر بخواهد دوباره سراغ متن برود، این فهم جدید تبدیل به پیش‌فهم او قبل از رجوع به

متن می‌شود و دوباره فهم جدیدی شکل می‌گیرد که پیش‌فهم آیندگان خواهد بود و در واقع این دورچنین است که ما برای فهم متن باید با پیش‌فهم‌ها به سراغ متن برویم و پس از برخورد به فهم جدیدی می‌رسیم که پیش‌فهم آیندگان خواهد شد. جالب‌تر اینکه این حرکت چرخشی، با رجوع آیندگان در طول زمان تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت و در واقع، فهم یک جریان چرخشی بر مبنای دور هرمنوتیک خواهد بود.

این دور، یک دور باطل نیست؛ چون در هر چرخشی که بین پیش‌فهم و متن صورت می‌گیرد، تغییری در هر دو اتفاق می‌افتد که آن دو را با قیل متفاوت می‌کند و این دور مبتنی بر یک چرخش دیالکتیکی مبتنی بر دیالوگ بین متن و مفسر است و این فهم جدید و پیش‌فهم‌ها و متن همه در دل سنت اتفاق می‌افتند که بر تمام اینها احاطه دارد.

### هرمنوتیک دیالکتیکی

گادامر فهم را روشمند نمی‌داند؛ چون اعتقاد داشت با تأکید زیاد بر روش، حقیقت از دست مفسر فرار می‌کند. او در پی نقد شلایرماخر و دیلتای بود که تمام تلاششان را صرف ارائه روش تفسیر متون کردند، ولی نقد گادامر به روش فهم، نفسی روش نبود، بلکه روش را به تنهایی برای رسیدن به حقیقت کافی نمی‌داند. گادامر به دنبال چگونگی امکان‌پذیر شدن فهم بود و این پرسش برای او اهمیت بیشتری نسبت به ارائه روش‌های تفسیری داشت و پرسش اصلی او خود فهم بود و رویدادهایی که بر فهم ما از یک پدیده اثر می‌گذارند و این تلاش‌های گادامر چرخش هرمنوتیک از روش به رویکرد هرمنوتیک فلسفی بود.

او فهم را یک واقعه دیالکتیکی بین مفسر و متن می‌داند و تفسیر را وارد شدن به یک بازی تلقی می‌کند که مفسر و متن، بازیگران اصلی آن هستند و یک بازیگر هنگامی موفق است که خود را جزئی از بازی بداند و این تلاش گادامر اعتراض به پوزیتیویست‌ها در مورد جدایی محدوده فاعل شناسا و موضوع مورد مطالعه بود. آنها با تفاوتی که بین سوژه و ابژه برقرار می‌کردند، زمینه را فراهم می‌آوردند تا مفسر به عنوان سوژه و از مقام برتر، ذهنیات خود را بر ابژه تحمیل کند. در مقابل، گادامر فهم را یک مشارکت و بازی دو طرفه می‌داند و به اعتقاد او در صورت عدم مشارکت اساساً فهمی شکل نمی‌گیرد.

گادامر به پیروی از هایدگر بر این باور است که فهم از طریق روش و تقسیم روشمندان آن به منزله موضوع شناخت یا از طریق جدا کردن صورت از محتوا حاصل نمی‌شود؛ فهم هنر از طریق فتوح هستی (گشودگی در برابر آن) و استماع پرسش حاصل می‌شود که اثر پیش روی ما می‌گذارد (پالمر، ۱۳۸۴، ص ۱۶). مفسر هم باید با این پیش‌فرض که متن نیز مانند خود او آماده بازی و جزئی از بازی است، به سراغ آن برود، همانند سقراط که بدون در نظر گرفتن حقیقت نهایی، بازی را آنقدر ادامه می‌داد تا به فهم صحیح برسد و محور بازی از سوژه - ابژه به سوژه - سوژه تغییر پیدا می‌کند. بازی وجودش را در آگاهی یا اعمال بازیکنان ندارد بلکه بر عکس، بازیکنان را به درون قلمرو خود می‌کشاند و روح خود را در کالبد آنها می‌دمد. در واقع، عمل فهم، یک مواجهه است؛ یعنی مواجهه و گفتگوی میان مفسر و متن. البته نتیجه این گفتگو غیر قابل پیش بینی است (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳).

هنر مفسر این است طوری وارد بازی شود که صدای متن را بشنود و بتواند آن را آن طور که هست، نه آن طور که خود او دوست دارد، ارائه کند. در این بازی، اثر هنری چیزی به مخاطب می‌گوید، اما نه به روال و شیوه‌ای که بازمانده‌های گذشته، یا اسناد تاریخی که معنایی همیشگی دارند، چیزی به پژوهشگر تاریخ می‌گویند. اثر هنری حرف می‌زند. وظیفه ماست که معنای حرفی را که اثر هنری می‌زند، بشناسیم و آن را برای خویشتن و دیگران قابل فهم کنیم (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۵۸۵).

او در ردّ رمانتیک‌ها معتقد بود اگر ما می‌توانستیم به قوه نبوغ شاعران، هنرمندان و فیلسوفان گذشته راه پیدا کنیم، هر آینه ما خود مانند آنها اثری ارائه می‌دادیم و اگر ما می‌توانستیم در دم‌های شاعرانه هر شاعری شریک شویم، همه شاعر بودیم و اگر شاعر شدن و درک معنی شعر این همه آسان بود، شعر می‌بایست امر سطحی و مبتذل باشد (داوری اردکانی، ۱۳۷۴، ص ۵۶). در واقع، شعر یک شهود است و کسی نمی‌تواند با روش به آن دست یابد. روش، راه رسیدن به حقیقت نیست، بلکه خود در ذیل حقیقت است.

### امتزاج افق‌ها

مفسر نمی‌تواند پی به قصد مؤلف ببرد و این به دلیل موقعیت تاریخی‌ای است که مؤلف در آن قرار داشته است. از سویی شرایط امروزی و موقعیتی متفاوت مفسر، ذهنیت خاص و متفاوت با مؤلف برای او ایجاد کرده است که این ذهنیت، ناآگاهانه تحمیلاتی را بر مؤلف در پدید آوردن اثر و مفسر در تفسیر آن به جای می‌گذارد و این تفاوت افق مؤلف و مفسر است که امکان پی بردن به قصد مؤلف را ناممکن می‌کند.

از نگاه گادامر فهم ما از متون براساس افقی که ما در آن قرار داریم، متفاوت می‌شود. افق به طور هم‌زمان دارای دو معنای متفاوت است؛ یکی محدودیت دید و دیگری گستره جدید دید. پس این ادعا که ما خود را در موقعیت مؤلف قرار می‌دهیم و پی به قصد او می‌بریم بی‌اساس است. چون مؤلف با داشتن افق جداگانه با چشم دیگری به موضوع نگریسته که اقتضای آن افق را داشته است و پر واضح است که در نوردیدن زمان و قرار گرفتن در موقعیت هرمنوتیکی مؤلف امکان‌پذیر نیست.

راه حل گادامر برای غلبه بر تفاوت افق‌ها و رسیدن به یک امر مشترک، امتزاج افق‌ها است. ایجاد گفتگو بین دوافق، ما را به یک وحدت می‌رساند (گادامر، ۱۹۷۶، ص ۳۶۹). در عین اینکه تفاوت دو افق را نادیده نگرفته‌ایم، فهم جدید به معنای از میان رفتن دو افق نیست. گادامر فلسفه هرمنوتیک خود را راهی می‌داند که امکان تجربه گذشته در امروز را فراهم می‌کند و این مکالمه بین دو افق شکل می‌گیرد و پرسش‌های گذشته، معنایشان را از دست نمی‌دهند، بلکه در افق امروزی معنای خود را بدالالت‌های جدید آشکار می‌کنند و امتزاج افق‌ها امکان گفتگو با سنت گذشته را فراهم می‌آورد و باعث انکشاف معانی مخفی موجود در سنت می‌شود که پرسش‌های آن امروز مطرح می‌شوند. از نظر گادامر امتزاج افق‌ها مهم‌ترین عامل شکل‌گیری فهم است. به عقیده وی حال و گذشته، به منزله دو افق مهم در عمل فهم و تفسیر، در حالتی تعاملی به سر می‌برند. مفسر افق خود را با افق سنت، که به صورت متن منتقل شده است، در می‌آمیزد که حاصل آن شکل‌گیری افق مشترک است و ظهور افق مشترک، تحقق فهم را به دنبال دارد (کوزنزهوی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۱). در دیالوگ ایجاد شده با رد و بدل شدن پرسش و پاسخ‌ها در طی چند مرحله پیش‌دآوری‌های مفسر اصلاح و پاسخ‌های متن هم امروزی می‌شود تا فهم جدید شکل بگیرد.

## کاربرد روشی هرمنوتیک در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

### ابهام‌زدایی از مفاهیم

یکی از مشکلات عمده در علوم اجتماعی و به تبع آن در علوم سیاسی روشن نبودن معنای مفاهیمی است که در این علوم به کار برده می‌شوند. هنوز در مورد بسیاری از مفاهیم علوم سیاسی بین اندیشمندان این رشته اجماع نظر وجود ندارد و از مفاهیم پایه‌ای در این رشته مانند دولت، حاکمیت، امنیت، هویت، قدرت و...، تعاریف متفاوتی ارائه می‌شود و اختلاف در بسیاری از تحلیل‌ها به دلیل تعاریف متفاوت از مفاهیم است. برای مثال، در مورد مفهوم دولت، یکپارچگی معنایی وجود ندارد، گاهی به معنای حکومت و گاه به معنای قوه مجریه بکار می‌رود و در مورد تعریف آن نیز اجماعی وجود ندارد. برخی آن را یک ساختار طبقاتی، برخی نظام قدرت و در یک نگاه آن را به معنای نظام رفاه بکار می‌برند (عالم، ۱۳۸۵). در حالی که دولت، یکی از مهم‌ترین واژه‌ها در این علم است، معنای روشن و مورد توافقی از آن وجود ندارد و در واقع دولت به مثابه یک دال بر مدلول مشخصی دلالت ندارد.

با استفاده از رویکرد شلایرماخر و دیلتای در هرمنوتیک می‌توان مفاهیم را در سیر تاریخی شکل‌گیری آنها بررسی کرد و با استفاده از فقه‌اللغه به ریشه‌های این مفاهیم در آغاز بکارگیری آنها آگاه شد و با بکارگیری این شیوه به قصد مؤلف از بکار بردن این مفاهیم پی برد (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۵۵-۵۷). برای این کار هم به لغت‌شناسی و هم روان‌شناسی مؤلف (یا مؤلفان) در آن دوره زمانی نیازمندیم تا به روشنی معنای یک مفهوم را آشکار کنیم و این کار در علوم سیاسی سخت‌تر از روشن کردن مفاهیم پیچیده در متون مقدس نیست. در واقع، هدف دوره‌های آغازین علم هرمنوتیک نیز روشن کردن همین مفاهیم مبهم در متون مقدس و ارائه معانی قابل فهم از آن به عموم مردم بوده است. در شفاف‌سازی مفاهیم می‌توان به وسیله رویکردهای شلایرماخر و دیلتای به ریشه لغوی مفاهیم و قصد مؤلف پی برد و با رویکرد فلسفی گادامر معنای این مفاهیم را از افق معنایی خود به افق امروزی مخاطب منتقل کرد. این وظیفه مفسر در متون سیاسی است که با آگاهی از هر دو رویکرد، توانایی بازیابی معنای اصلی و توان تطبیق و ارائه آن مفهوم را در افق امروزی داشته باشد.

نظریات انعکاسی همچون فراساختارگرا متأثر از معرفت‌شناسی هرمنوتیکی در علوم

سیاسی و روابط بین‌الملل در این زمینه بیشتر مؤثر است و با شالوده‌شکنی مفاهیم و حتی خود نظریات به سرآغاز شکل‌گیری مفاهیمی هم‌چون دولت و حاکمیت مبادرت ورزیده‌اند که نمونه آن کار مشترک واکر و اشپیرو است که با رجوع به وستفاليا سرآغاز شکل‌گیری حاکمیت و اینکه این مفاهیم را برساخته‌اند، انجام می‌دهند. واکر در این زمینه می‌گوید: قدرت اصل حاکمیت ناشی از جواب بسیار اساسی و ظریف به هویت سیاسی است. حاکمیت به ما می‌گوید که چه کسی هستیم و کجا قرار داریم. این تمایز نه تنها میان داخل- بیرون، بلکه میان هویت- تمایز، خود- دیگری، خودسازی- بیگانه سازی، وحدت- انشعاب، و میان خاص‌گرایی- عام‌گرایی است (ابراهیمی و ابراهیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۵).

### نظریات تصمیم‌گیری و سطح تحلیل فردی

در خردترین سطح تحلیل که به تصمیم‌گیری افراد در سیاست خارجی پرداخته می‌شود، پرسش این است که چگونه فردی در یک موقعیت تصمیمی می‌گیرد که فرد دیگر در همان موقعیت تصمیم متفاوتی می‌گیرد؟ برخی این تفاوت را مرتبط با تفاوت در شخصیت تصمیم‌گیرندگان می‌دانند (راست و هاروی، ۱۳۸۵، ص ۱۸).

در نظریات تصمیم‌گیری، پژوهشگر به دنبال شناسایی انگیزه‌های زمینه‌ساز در تصمیم برای تصمیم‌گیرندگان است و این حوزه فعالیت، روان‌شناسان سیاسی را وارد این علم کرده است که با درک علایق و ویژگی‌های شخصی فرد تصمیم‌گیرنده به نحوه رسیدن او به یک تصمیم پی می‌برند و با مقایسه شرایط محیطی و شخصی متفاوت، به تفاوت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی کشورها می‌پردازند. این کاربرد در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل برای درک تصمیم رهبران کارایی زیادی دارد. در رویکردهای نظریه تصمیم‌گیری به دنبال این هستند که در ورای رفتار دولت و قوه مجریه به روشن ساختن رفتار افرادی بپردازند که در تصمیم‌گیری‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند (دوئرتی و فالتزاگ، ۱۳۷۲). اما در مورد اینکه چگونه این افراد به یک تصمیم می‌رسند، می‌توان با بکارگیری رویکردهای هرمنوتیکی به بخشی از انگیزه‌های تصمیم‌گیرندگان پی برد؛ به این صورت که ابتدا با بکارگیری فنون هرمنوتیک سنتی تلاش شود به قصد مؤلف (در اینجا تصمیم‌گیرنده یا تصمیم‌گیرندگان) راه یابیم و از انگیزه او برای نوشتن یک متن یا

گرفتن یک تصمیم آگاه شویم. در این راه رویکردهای مؤلف‌محور در هرمنوتیک کارایی دارد؛ چون در این رویکردها تلاش برای شناخت قصد مؤلف است و حقیقت را در آن چیزی می‌داند که مؤلف قصد کرده است.

با کمک گرفتن از رویکرد دیلتای که هرمنوتیک را محدود به متن نمی‌دانست، بلکه تمام پدیده‌های تاریخی را بر اساس همین روش تفسیر می‌کرد می‌توان به بخشی از حوزه درونی انسان پی برد. برای مثال، در تحلیل جنگ ایران و عراق، تحلیلگرانی که علل جنگ را به سطح تصمیم‌گیری تقلیل می‌دهند، می‌توانند با استفاده از این رویکردهای هرمنوتیکی به شخصیت صدام حسین بپردازند و به عوامل محیطی که او را به یک تصمیم می‌رساند، اشاره کنند و با حالت شهود و حدس هرمنوتیک دیلتای و شایرماخر خود را در جای صدام قرار دهند و آن وضعیت را تجربه کنند. به اعتقاد این رویکردهای هرمنوتیکی اگر مفسر به خوبی قواعد را مراعات کند، چه بسا بهتر از تصمیم‌گیرنده اصلی بتواند قصدش را توضیح دهد.

باید پذیرفت که رویکردهایی که تلاش برای رسیدن به قصد مؤلف را دنبال می‌کنند، در برخی موارد راه افراط را پیموده‌اند، ولی با استفاده از روش‌های آنها می‌توان تا حدودی در نظریات تصمیم‌گیری و روان‌شناسی سیاسی از آنها استفاده کرد. شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای با استفاده از نظریات شبیه‌سازی و یا نظریه بازی‌ها که برگرفته از ماتریس ریاضی هستند، به نوعی همین کار را انجام می‌دهند و از راه انجام سناریوهای مختلف می‌توانند تا اندازه‌ای از رفتار یک بازیگر (در اینجا «تصمیم‌گیر») آگاه گردند.

#### نتایج سیاسی برخی رویکردها

به اعتقاد برخی محققان اگر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی یک سیستم سیاسی بر اساس برخی از رویکردهای هرمنوتیک باشد، به سیستم سیاسی خاصی منجر خواهد شد (رهبری، ۱۳۸۵، ص ۸۴). رویکرد هرمنوتیکی گادامر دارای نتایج سیاسی خاص است و می‌تواند پایه‌های معرفتی قدرت سیاسی مبتنی بر کثرت را فراهم آورد. این دیدگاه معتقد است نظام‌های معرفتی و سیاسی گوناگون در دوران مختلف در ارتباط با یکدیگر ظهور یافته‌اند. از همان ابتدا شناخت و فهم انسانی به شکل معرفت و دانشی منسجم یا



نظام شناختی خاص از طریق ارائه قواعد و روش‌هایی مشخص برای رسیدن به معنی و حقیقت هستی درآمده که در پیوند با سیاست، سبب شکل‌گیری نظام‌های سیاسی خاصی شده است. به این ترتیب، میان معرفت و شناخت بشری با سیاست، پیوندی همبسته برقرار شد که به منظور دستیابی به آن چه سعادت نامیده می‌شد و با هدف تنظیم و هدایت واقعیت، اشکال نظام‌وار مختلفی به خود گرفت (همان، ۱۳۸۴، ص ۱۱۷-۱۱۹).

در این نگاه اگر چه گادامر وارد مقوله‌های سیاسی نشده و در باب قدرت، اظهار نظری ننموده، اما رویکرد او دارای نتایج سیاسی عمده‌ای است. اگر مفاهیم مطرح شده در اندیشه گادامر (مانند مخالفت با روش برای رسیدن به حقیقت، عدم امکان فهم نهایی، امکان ارائه روش‌های متفاوت برای فهم، تلاش برای گفتگو و دیالکتیک) را با قدرت مرتبط کنیم، به یک سیستم کثرت‌گرا می‌رسیم. اگر یک سیستم سیاسی بنیان‌های معرفتی خود را براساس این گزاره‌ها بنا کند به سیستم کثرت‌گرا و نه جزمی منجر خواهد شد. همان‌گونه که پدیدارشناسی ارتباط نزدیکی با تجربه‌گرایی (با وجود انتقادات جدی آنها از تجربه‌گرایی) دارد. یک نظام سیاسی که بنیادهای تجربی داشته باشد می‌تواند خود را با اوضاع و احوال گوناگون سازگار کند و از هم فرو نپاشد (ابراهیمی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۱).

### تئوری‌های روابط بین‌الملل

یکی از کاربردهای هرمنوتیک فلسفی در تئوری‌های روابط بین‌الملل، نقش پیش‌فرض‌ها بر نظریه‌پرداز است. مامی توانیم پی ببریم که اگر اندیشمندی به عنوان نمونه با پیش‌فرض‌های هابزی سراغ نظریه‌پردازی و تحلیل مسائل برود و این پیش‌فرض را بپذیرد که «انسان‌ها گرگ یکدیگرند و فضای طبیعی را جنگ همه علیه هم تصور کند»، ناچار در نظریه‌پردازی به واقع‌گرایی خواهد رسید. با رویکرد فلسفی هرمنوتیک می‌توان ادعا کرد که اگر کنت والتز با پیش‌فرض کانتی یا لاکی سراغ نظریه‌پردازی می‌رفت، نظریه‌ای متفاوت ارائه می‌داد. هر اندیشمندی تحت تاثیر پیش‌فرض‌های خود می‌اندیشد و ما برای تحلیل تئوری‌های مختلف پیش از بررسی محتوایی آنها باید سراغ پیش‌فرض‌های تئوری‌پردازان برویم تا بهتر تفاوت تئوری‌ها را بشناسیم.

در نظریات روابط بین‌الملل در مورد ساخت نظام بین‌الملل اختلاف است که آیا این ساختار مادی، ایستا و مفروض است، همان‌گونه که واقع‌گرایان معتقدند، یا اینکه ساختار نظام بین‌الملل، تاریخی دارد و طی یک فرایند شکل گرفته و همواره در حال شدن است. این نگاه تاریخ‌مند به روابط بین‌الملل را در مکتب انگلیسی شاهد هستیم که وضعیت‌های سیاسی را تاریخی می‌داند که هر کدام منحصر به زمان و مکان خاصی هستند و نمی‌توان یکی از این وضعیت‌ها را به عنوان یک گزاره عام تلقی کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳) و به تمام تاریخ تعمیم داد.

یکی از وجوه مهم مکتب انگلیسی همین نگاه تاریخی به پدیده‌هاست که اندیشمندان آن، مطالعات تاریخ را دنبال می‌کرده‌اند. آنها قائل به حرکت جبری تاریخ به یک سمت خاص نیستند، ولی در عین اعتقاد به خاص بودن امر تاریخی به تداوم و امکان تغییر در روابط بین‌الملل توجه داشته و معتقدند که می‌توان با نگاه تاریخی ریشه‌های برساخته شدن وضعیت موجود روابط بین‌الملل را توضیح داد. تبیین چنین برساخته شدن روابط بین‌الملل، تبیینی گادامری مبتنی بر تاریخ‌مندی فهم است و با توجه به استفاده مکتب انگلیسی از این روش تفسیری، عده‌ای معتقدند این مکتب برای به‌روز شدن باید دیدگاه‌های هرمنوتیکی گادامر را در خود جذب کند (همان، ص ۱۵۰).

یکی دیگر از رویکردهای جدید در روابط بین‌الملل که در تبیین اهداف خود نیاز به هرمنوتیک دارد، رویکرد فمینیستی است. این رویکرد جدایی دانش از ارزش را قبول ندارد و به همین دلیل مدعی است دانشی که در روابط بین‌الملل شکل گرفته و در طول تاریخ، اندیشه شده و توسعه یافته، از سوی ارزش‌های مردانه خوانش شده است و ارزش‌های مردانه به طور پنهان یا آشکار در شکل‌گیری این رشته علمی نقش اصلی را برعهده داشته‌اند. بزرگ‌ترین این مکاتب که مردانه است، رئالیسم و نورئالیسم است. بنابراین، در مباحث خود انتقادات جدی به این مکتب به عمل آورده‌اند.

عدم جدایی معرفت از ارزش را در رویکردهای هرمنوتیکی شاهد هستیم که در مبارزه با سلطه پوزیتیویسم بر علوم انسانی این ادعا را مطرح می‌کنند و قائل به دخالت پیش‌فهم‌ها و تمایلات در فهم یک موضوع هستند و این که پیش‌فهم‌ها می‌توانند حتی در تعریف یک کلمه معنای آن را تغییر دهند. این همان ادعای فمینیست‌ها است که مدعی‌اند مفاهیمی مانند قدرت، دولت، حاکمیت، امنیت، جنگ و صلح در طول تاریخ

با فهمی مردانه ارائه شده و پیش‌فرض‌های مردانه آنها را تفسیر مردانه کرده‌اند و باید راه برای خوانش جدیدی با نگاه زنانه از مفاهیم باز شود. فمینیست‌ها برای نشان دادن تأثیر پیش‌فهم‌های مردانه بر تعریف مفاهیم و شکل‌گیری روابط بین‌الملل نیاز به دانش هرمنوتیک دارند.

### کارایی هرمنوتیک در روش‌شناسی

تلاش دانشمندان هرمنوتیک بر این بوده است که حوزه علوم طبیعی و انسانی را از هم جدا کنند و در هر دو رویکرد سنتی و فلسفی هرمنوتیک، نقد روش‌های پوزیتیویستی برای شناخت وجود دارد. در هرمنوتیک سنتی بخش اصلی تفکر دیلتای، مبارزه او با سلطه پوزیتیویسم در حوزه علوم انسانی بود. او روش استقرائی موجود در علوم طبیعی را برای شناخت علوم انسانی کافی نمی‌دانست و شناخت در علوم طبیعی را کشف رابطه علت و معلولی می‌دانست که اختلاف بین ابژه و سوژه، کار شناخت را سهل می‌کند و می‌توان با استقرا و بررسی‌های تجربی در این علوم به شناخت رسید. اما در علوم انسانی تلاش برای شناخت پدیدارهای تاریخی است و خود سوژه نیز جزئی از همین‌هاست پس باید از تأویل برای شناخت این پدیده‌ها استفاده کرد.

یکی از نکاتی که در نظریه شناخت در دوران مدرنیته مطرح شد، نظریه «ناظر بی‌طرف» بود. این نظریه بر این موضوع تأکید می‌کرد که ناظر بی‌طرف کسی است که در مراحل فهم و آزمایش، خود را از مورد تحقیق جدا فرض کند و در فهم دخالتی نکند تا موضوع مورد شناخت آن طور که هست و فارغ از دخالت فهمنده مورد فهم قرار گیرد. این نظریه تلاش می‌نمود تا خواهش‌ها و خواسته‌های مضر را از تأثیر در فهم دور نگه دارد.

اندیشه مدرن راه این عدم دخالت مفسر در فهم را در روش استقرایی پیدا کرد که از قبل در ذهن مفسر هیچ چیز وجود نداشته باشد، بلکه فهم او ناشی از گردآوری تجربی برخی مصادیق است و جمع این مصادیق مفسر را به یک نتیجه کلی می‌رساند و این نگاه کاملاً با دانشمندانی که در آزمایشگاه بر روی مواد آزمایش می‌کردند، منطبق بود که تنها نتیجه آزمایش‌هایی متعدد به آنها یک فهم کلی می‌داد و خود آزمایشگر تأثیری در نتیجه آزمایش نداشت. اندیشه مدرن در پی تعمیم دادن این نوع فهم به تمام

زمینه‌های معرفت بود. لازمه این امر، استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم انسانی بود که به توسعه رفتارگرایی در رشته‌های مختلف از جمله علوم سیاسی و روابط بین‌الملل انجامید.

این در حالی بود که هرمنوتیک دیلتای و هرمنوتیک فلسفی با این نظریه به مخالفت برخاست. در هرمنوتیک پیش‌فهم‌ها، پیش‌دانسته‌ها، تمایلات و گرایش‌ها بر فهم تأثیر می‌گذارد و اساساً هر فهمی به فهم اجمالی قبلی منوط است و فهم با ذهن خالی امکان‌پذیر نیست. این دیدگاه اساسی هرمنوتیکی، نقد نظریه ناظر بی‌طرف بود. چون از نگاه علم هرمنوتیک، مفسر در مواجهه شدن با متن، هم بازیگر است و هم تماشاچی و انسان که خود در بستر تاریخ است، نمی‌تواند در بررسی یک پدیده تاریخی خود را حذف شده فرض کند و با روش‌های آزمایشگاهی به بررسی پدیده‌ها بپردازد چرا که پیش‌فرض‌ها و تمایلات و... در فهم او تأثیر دارند. انتقادات مکتب تفسیرگرایی پرسش‌های زیادی را در برابر روش‌نگرایان قرار داد (گروندین، ۱۹۹۸، ص ۷۷). امروزه نظریاتی که در روابط بین‌الملل ارزش را از روش جدا نمی‌دانند، می‌توانند با کمک هرمنوتیک این ادعای خود در روش‌شناسی را بهتر تبیین کنند.

### اندیشه سیاسی

در اندیشه سیاسی با توجه به اینکه برای شناخت و رهگیری یک اندیشه شاید محقق مجبور باشد، اندیشه را در متون مقدس یا باستانی پیگیری کند، نیاز به دانش تفسیر و تبیین آن متون هم دارد. به‌ویژه در اندیشه‌های اسلامی که محقق با نص سر و کار دارد به این تکنیک نیازمند است و خصوصاً تسلط بر فقه‌اللغه از ضرورت برخوردار است. مسئله دیگری که اندیشمندان سیاسی به‌وسیله هرمنوتیک قادر به تبیین آن هستند، اختلاف برداشت‌هایی است که از یک متن به‌وسیله چند نفر ارائه شده و در مواردی نتیجه سیاسی متفاوتی داشته است.

شاید هنوز با همه تحقیقات در مورد نهضت مشروطه و اندیشمندان آن، تحلیل آن نهضت از جنبه‌های زیادی جذابیت علمی داشته باشد. یکی از مشکلات بحث مشروطه و تحلیل آن، این است که در جبهه رهبران دینی آن، چطور ممکن است دو رهبر (نابینی و شیخ فضل‌الله) با استناد به یک دین و مکتب به دو نتیجه متفاوت برسند؟

چگونه یک دین مانند اسلام هم مبنای عمل برای مشروطه‌خواهان و هم ایدئولوژی مخالفان مشروطه قرار می‌گیرد؟ از سویی نائینی و طباطبایی در توجیه مشروطه‌خواهی و پارلمان و شورا از اسلام استفاده می‌کنند و عده‌ای از علما در نفی مشروطه و در حمایت از به توپ بستن مجلس بر ضد مشروطه، تلگراف‌ها و بیانیه‌هایی منتشر می‌کنند و استناد هر دو گروه، دین اسلام است. وقتی که این برداشت‌ها در یک زمان به دو صورت مختلف ظهور و بروز پیدا می‌کند، نشانگر آن است که هر برداشتی می‌تواند به روحيات افراد، افق دید و تحوّل فکری آنها و تأثیر محیط بر آنها نیز بستگی داشته باشد. این تفاوت در برداشت از یک متن را تنها با هرمنوتیک فلسفی می‌توان تحلیل کرد که هر مفسر که به یک متن رجوع می‌کند با پیش‌فرض‌ها، تمایلات و انگیزه‌های خاصی سراغ آن می‌رود و برداشتی از آن به دست می‌آورد که موافق پیش‌فرض‌های اوست و مفسر دیگر با شرایط متفاوت، برداشت دیگری از آن متن خواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

با بررسی سیر تاریخی هرمنوتیک و رویکردهای عمده آن به توانایی و کاربرد آنها در علوم انسانی و به‌ویژه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل می‌توان پی برد. ولی باید توجه داشت، هر رویکرد هرمنوتیکی در یک شرایط زمانی، از سوی اندیشمندان خاص و برای کار خاصی ارائه شده است و نتیجه مختص خود را هم خواهد داشت. وقتی که در ابتدا شاهد تلاش‌های تفسیری در بین پروتستان‌های آلمانی برای تفسیری جدید از متون مقدس مسیحی هستیم، رویکردهای شلایر ماخر برای آنها و تمام کسانی که در پی تبیین یک متن مبهم هستند، کاربرد خواهد داشت؛ چون این رویکرد قواعدی را در اختیار مفسر قرار می‌دهد که معانی متون پیچیده را برای عموم قابل فهم می‌کند. امروزه محققانی که در لغت‌شناسی و بازآفرینی متون باستانی و کهن فعالیت دارند، می‌توانند از قواعد این رویکرد استفاده کنند و همان‌طور که اشاره شد، در شفاف‌سازی مفاهیم مبهم در علوم سیاسی نیز کارایی دارد.

کسانی که به جدایی قلمرو علوم طبیعی از علوم انسانی اعتقاد دارند و روش‌های اثباتی را در علوم انسانی کارا نمی‌دانند، می‌توانند با استفاده از رویکرد دیلتای، مبنای این تفاوت را روشن کنند و تلاشی که دیلتای برای ارائه روش واحد در علوم انسانی

انجام داد، امروزه می‌تواند برای منتقدان روش‌های اثبات‌گرایانه در علوم انسانی دلایل خوبی ارائه کند. این رویکرد هم در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل هم در مباحث روش‌شناسی و هم در نظریاتی که قائل به عدم جدایی ارزش از واقعیت و ابژه از سوژه هستند، کاربرد دارد و همان طور که بیان شد این رویکردها می‌توانند در شفاف‌سازی مفاهیم و نظریات روابط بین‌الملل مانند مکتب انگلیسی و فمینیسم، قدرت تبیین را افزایش دهند.

در رویکرد هرمنوتیک فلسفی نیز اهمیت تاریخمندی فهم، نقش کلیدی دارد که فهم یک سیر تاریخی دارد و ایستا نیست و در مسیر حرکت خود رو به پویایی حرکت می‌کند، اما هرگز متوقف نمی‌شود و به فهم نهایی از یک متن نمی‌رسد، بلکه در دل هر سنت معنی خاصی به مفسر می‌دهد. پس کسی نمی‌تواند ادعای فهم نهایی داشته باشد، چون فهم، امری تاریخی است. این رویکرد فلسفی هرمنوتیک به تئوری‌هایی که به ساخته شدن واقعیت تاکید می‌کنند (سازه‌انگاری، مکتب انگلیسی و جامعه‌شناسی تاریخی) کمک شایانی برای اثبات ادعای آنها می‌کند.

بالاخره با تأکید بر عدم فهم نهایی متون به کاربرد این رویکرد در اندیشه‌های سیاسی پی می‌بریم و در پایان به این نتیجه می‌رسیم که مطالعه و بکارگیری رویکردهای مختلف هرمنوتیک، افق‌های جدیدی پیش روی محقق علوم سیاسی و روابط بین‌الملل برای فهم بهتر پدیده‌ها قرار می‌دهد و این کارایی، ضرورت بررسی دیگر رویکردهای هرمنوتیکی و کاربرد آنها را یادآور می‌شود.

## منابع

- ابراهیمی، شهروز؛ ابراهیمی، غلام (۱۳۸۰)، «بازنگری در رئالیسم پس از جنگ سرد: متدولوژی، اپیستمولوژی، انتولوژی»، *دوماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، اسفند، ش ۱۷۳-۱۷۴.
- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸)، «جهانی شدن و حاکمیت فرااستفالیبا با تأکید بر ایستارهای جمهوری اسلامی ایران»، *پژوهش سیاست نظری*، ش ۶.
- احمدی، بابک (۱۳۸۱)، *هایدگر ویرسش بنیادین*، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، *هایدگر و تاریخ هستی*، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۶) *هرمنوتیک رویکردی برای شفافیت سازی مفاهیم، فصلنامه سیاست*، دوره ۳۷، ش ۳.
- بلاشیر، ژوزف (۱۳۸۰)، *گزیده هرمنوتیک معاصر*، ترجمه سعید جهانگیری، چ ۱، آبادان: نشر پرسش.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۴)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- حسینی، سید حمیدرضا (۱۳۸۳)، *هرمنوتیک علوم انسانی: در آمدی بر هرمنوتیک ویلهلم دیلتای*، *فصلنامه انجمن معارف اسلامی*، ش ۱.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵)، *روشن‌شناسی علوم سیاسی*، قم: دانشگاه مفید.
- دارتیگ، اندره (۱۳۷۳)، *پدیدارشناسی چیست؟*، ترجمه محمود نوالی، چ ۱، تهران: سمت.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۴)، «هرمنوتیک معاصر»، *نامه فرهنگ*، ش ۱۸.
- دوئرتی، جیمز؛ و فالتزاگ، رابرت (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
- راست، بروس؛ هاروی، استار (۱۳۸۵)، *سیاست‌های جهانی: محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب*، ترجمه علی امیدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- رضوی، سیدابوالفضل (۱۳۸۹)، *هرمنوتیک و فهم معرفت تاریخی*، *فصلنامه اندیشه دینی*، ش ۳۷.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۴) *هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر و کثرت‌گرایی سیاسی*، *فصلنامه سیاست*، ش ۶۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، *هرمنوتیک و سیاست: مروری بر نتایج سیاسی هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر*، تهران: کویر.
- ریخته‌گران، محمد رضا (۱۳۷۸)، *منطق و مبحث علم هرمنوتیک*، تهران: نشر کنگره.
- ریکور، پل (۱۳۷۳)، *زندگی در دنیای متن*، چ ۲، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.

- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۵) *مبانی علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۶۰)، *کانت*، چ ۱، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
- کوزنزهوی، دیوید، (۱۳۷۸)، *حلقه انتقادی*، چ ۲، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، *سنجش فروناب*، چ ۲، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گادامر، هانس گئورگ (۱۳۸۲)، *آغاز فلسفه*، چ ۱، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: هرمس. مسعودی، جهانگیر (۱۳۸۶)، *هرمنوتیک و نواندیشی دینی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چ ۴، تهران: سمت.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۱)، *راز متن*، مرکز، تهران: مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.
- نیچه، فردریش و دیگران (۱۳۷۷)، *هرمنوتیک مدرن: گزیده جستارها*، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- واعظی، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، *فلسفه سیاسی مصطلح و چالش‌های جدید، فصلنامه انجمن معارف اسلامی*، ش ۴.
- واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۱)، *هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی*، چ ۱، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.

- Grondin, Jean, (1998), *Introduction to philosophical Hermeneutics*, Joel Weinsheimer (Tr), U.S.A, Yale University Press.
- Gadamer, Hans-Georg, (1994), *Heidegger's Ways*, Johan W. Stanley, U.S.A, State University Press.
- Gadamer, Hans-Georg (1976), *Philosophical Hermeneutics*, Yale University Press.
- Heidegger, Martin, (1987), *An Introduction to Metaphysics*, Ralph Manheim, U.S.A, Yale University Press.